

Reviewing and Analyzing the Conversations of Yousef (A.S) Surah in Quran Based on Grice Theory

Zahra Rajabi

Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Arak,
Arak, Iran

Abstract

Pragmatics is one of interdisciplinary knowledge that its purpose is to consider the mechanism of the relation of structure and elements of a text for better understanding of the process of semantic development and hidden meanings of it. Dialogue is one of the elements of any narrative text which plays a basic role in creating and transferring the meaning of the text. Accordingly, in this investigation the dialogues of Yousef (A.S) narrated in the Quran have been inspected by descriptive-analytical method based on Grice's theory of rule conversation to understand how cooperative principal has been applied or flouted in this narrative and what the impact of these flouts on the generation of the narrative meaning is.

The results of the research indicate that in 84 verses which including the element of conversation in this narrative, rule of conversation has been flouted 71 times by one or both sides of the dialogue. Maximum flouting is in the quantity principle with 34 cases and then in the quality principles with 17 cases and the relation and the manner with 8 cases. It was also found that much of the semantic burden of the narration and mental image resulted from the main characters in the reader's view is subject to the intentional repetition of violations of the rules of conversation with particular motivations during the conversations.

Keywords: Pragmatics, Grice's Conversation Rules, Sura yousef, narrative conversations, Characterization.

بررسی و تحلیل گفتگوهای سوره یوسف (ع) در قرآن براساس نظریه گرایس

زهرا رجبی

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران
z-rajabi@araku.ac.ir

چکیده

کاربردشناسی زبان، یکی از دانش‌های بین‌رشته‌ای است که هدف آن، تأمل و دقت در سازوکار رابطه ساختار و عناصر سازنده یک متن برای درک بهتر چگونگی روند تکوین معنی و معانی نهفته در آن است. مکالمه و گفت‌وگو یکی از عناصر سازنده هر متن روایی است که در ایجاد و انتقال معنی متن نقش محوری دارد؛ از این رو در این پژوهش مکالمه‌های روایت یوسف(ع) در قرآن براساس نظریه قواعد مکالمه گرایس به روش توصیفی تحلیلی بررسی شده است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که در این روایت نحوه کاربرد و تخطی از اصول تعاون چگونه بوده است و اینکه این تخطی‌ها چه تأثیری در شکل‌گیری معنای این روایت دارند. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد در ۸۴ آیه متضمن عنصر گفتگو در این روایت، ۷۱ نمونه نقض و تخطی از قواعد مکالمه از سوی یک یا هر دو طرف مکالمه دیده می‌شود. بیشترین تخطی در اصل کمیت با ۳۴ نمونه و سپس در اصول کیفیت با ۱۷ نمونه، ارتباط و شیوه با ۸ نمونه است. همچنین مشخص شد بخش اعظم بار معنایی این روایت و تصویر ذهنی حاصل از شخصیت‌های اصلی آن در نظر خواننده وابسته به تکرار عامدانه نقض قواعد مکالمه با انگیزه‌های خاص در حین گفتگوها است.

واژه‌های کلیدی

کاربردشناسی زبان، قواعد مکالمه گرایس، سوره یوسف(ع)، گفت‌وگوهای روایی، شخصیت‌پردازی.

۱. مقدمه

اینکه بخش بزرگی از بار ادبی و هنری متن‌های روایی بر گفت‌وگوها و کنش‌های کلامی استوار است، مطالعه و تحلیل دقیق فرایندهای نظام ارتباطی زبان در دیالوگ‌ها، در دریافت عمیق‌تر ما از چگونگی عملکرد متن و درک زوایای دقیق معنایی آن بسیار مؤثر است و استفاده از آرای کاربردشناسی زبان ابزار مفیدی در رسیدن به این مقصود است.

قرآن کتابی است که علاوه بر داشتن ارزش‌های تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، دینی و غیره، به سبب داشتن قصص و روایت‌های انبیاء و اقوام گذشته یک متن روایی ادبی است که زبان هنری قسمت‌های روایی آن باتوجه به بافت؛ یعنی «آنچه که اندیشمندان معاصر عرب معادل آن را واژه «سیاق» می‌دانند» (صانعی‌پور، ۱۳۹۰، ص ۵۲)، قابلیت بررسی از جنبه‌های مختلف کاربردشناسی را دارد. از همین رو در این پژوهش برای بررسی دقیق چگونگی و میزان نقش کنش‌های زبانی غیرمستقیم شخصیت‌ها در ساخت معنای یکی از روایت‌های قرآنی، گفت‌وگوهای داستان قرآنی حضرت یوسف (ع) براساس نظریه گفتمانی گرایس به‌شیوه توصیفی تحلیلی بررسی شده است تا مشخص شود در مکالمات این روایت نحوه کاربرد اصول تعاون گرایس چگونه و به چه میزان و با چه اهدافی بوده است و اینکه این تخطی‌ها چه تأثیری در شکل‌گیری معنا و شخصیت‌پردازی این روایت دارند. به عبارتی، رویکرد پژوهش حاضر زبان‌شناختی روایت شناختی است؛ یعنی تمرکز آن بر کشف و تحلیل لایه‌های زیرین ارتباطات کلامی و دیالوگ‌های بین شخصیت‌های روایت یوسف (ع) براساس اصول همکاری گرایس با هدف آشکارشدن ظرافت‌های

کاربردشناسی^۱ زبان از شاخه‌های اصلی زبان‌شناسی است که انسجام گفتمانی را حاصل تعامل کاربران زبان و بافت متن می‌داند؛ از این رو موضوع آن مطالعه توانایی و قابلیت‌های استفاده از زبان و ساختن جملات مرتبط با بافت است (Levinson, 1983, p5) تا نشان دهد که «چگونه گفتار در موقعیت‌ها معنا می‌یابد» (Leech, 1983, p X). در واقع کاربردشناسی نحو^۲ جمله‌ها را مطالعه و بررسی می‌کند و کاربردشناسان به دنبال آنند که نمود بیرونی زبان در بافت کاربردی و موقعیتی را تبیین کنند که در آن به کار رفته است (صانعی‌پور، ۱۳۹۰، ص ۶۲).

یکی از مفاهیمی که در کاربردشناسی مطالعه می‌شود، کنش‌های کلامی^۳ (زبانی) است (Levinson, 1983, p27) که بر شناخت‌شناسی^۴ و کاربردشناسی زبان تمرکز دارد و با نظریه پردازانی چون لیکاف^۵، آستین^۶، سرل^۷، گرایس^۸ و غیره، مطرح شده است. این رویکرد تلاش می‌کند بین نظریه‌های انتزاعی زبان و واقعیات کاربردی آن پیوند برقرار کند. در این بین از آنجا که نظریه گرایس «اساساً نقش ارتباطی جمله‌ها و از جمله کنش‌های زبانی غیرمستقیم را به خوبی توجیه و تبیین می‌کند؛ از این نظر کمک شایانی به پیدایش و تکوین تحلیل گفتمان کرده است» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۳). تاجایی که گفته شده است در زبان‌شناسی، کاربردشناسی با آثار گرایس به‌طور جدی مطرح شده است (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۵۳۷). از سویی باتوجه به

¹ Pragmatics

² Syntax

³ Speech Act

⁴ Epistemology

⁵ George Lakoff

⁶ Austin, John. L

⁷ Searle, John

⁸ Grice, Paul

روایی قصص قرآن با این رویکرد به طور کامل، منسجم و دقیق بررسی نشده است.

۲. نظریه گرایس

براساس رویکرد کاربردشناسی در جریان کاربردهای زبانی و انتقال معنا در مکالمات بین افراد، ساخت معنا تنها فرایند ساده جفت کردن جمله‌ها نیست؛ بلکه عبارت‌های زبانی انگیزه‌ای برای بیان فرایندهای پیچیده ذهنی هستند؛ زیرا در یک گفت‌وگو یا متن به هیچ وجه معنای کامل یک عبارت و پاره‌گفتار به صورت حاضر و آماده در کلمات وجود ندارد (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱-۱۶۰)؛ زیرا «رابطه میان صورت و نقش در جمله‌های زبان طبیعی الزاماً رابطه یک به یک نیست و جمله‌های زبان در موقعیت‌های مختلف نقش‌های متفاوتی دارند» (صفوی، ۱۳۹۲، ص ۳۸). بنابراین باید گفت در یک کنش کلامی «زنجیره‌ای از جمله‌های از نظر دستوری خوش ساخت لزوماً یک کنش ارتباطی موفق را به وجود نمی‌آورد فهم معنای یک گفته در گرو دانستن چیزی بیش از مصداق آن است، باید «بار» آن را هم فهمید» (مک‌کاریک، ۱۳۸۵، ص ۲۵۷-۲۵۶)؛ زیرا گستره دلالتی هر لفظ برحسب معنی‌اش در زبان یعنی دلالت درون‌زبانی و ارجاعی آن تعیین می‌شود؛ اما دلالت واقعی و برون‌زبانی آن وابسته به مجموعه‌ای از عوامل بافتی است (لاینز، ۱۳۹۱، ص ۴۲۰-۴۲۱). این همان چیزی است که کاربردشناسی به کشف و تبیین آن توجه دارد. در واقع این رویکرد به چگونگی ارتباط بین صورت‌های زبانی و کاربرد عملی آنها در متن گفتاری یا نوشتاری برای رسیدن به اهداف و

کلامی شخصیت‌ها در حین گفت‌وگو و تأثیر آن در روند شکل‌گیری معنای کلی این روایت و نحوه شکل‌گیری تصویر ذهنی شخصیت‌ها در بافت کلی اثر و ذهن مخاطب است.

درخور ذکر است تاکنون پژوهش‌های بسیاری با این رویکرد در رشته‌های مختلف علمی چون زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و ادبیات انجام شده است؛ از جمله «تجزیه و تحلیل کلام بیماران اسکیزوفرنیک از دیدگاه اصل همکاری گرایس» (سلمانی و محمودی بختیاری، ۱۳۸۷، ص ۳۴-۲۸)، «نقش اصل همکاری گرایس در دستیابی به تعادل در ترجمه» (سیفی و محمودزاده، ۱۳۸۸، ص ۵۷-۴۵)، «بازتاب فمینیسم از رهگذر کارکرد اصول همکاری گرایس در نمایشنامه سالار زنان» (دادخواه تهرانی و محمودی بختیاری، ۱۳۹۰، ص ۲۸-۲۳)، «نقش تخطی از اصول گرایس در ایجاد نسل جدید لطیفه‌های قرآنی» (خیرآبادی، ۱۳۹۲، ص ۳۹-۵۳)، «بررسی اصول گرایس در داستان «سیاوش» در شاهنامه» (کشوردوست، ۱۳۹۲، ص ۱۳۳-۱۵۴)؛ اما از معدود پژوهش‌هایی که مستقیماً با موضوع این پژوهش مرتبط‌اند، مقاله «بررسی زبان‌شناختی تناسب آیات برپایه اصل همکاری گرایس» (سعیدی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۳-۱۹۱) است که نگارنده آن تنها چند نمونه از آیات پراکنده روایی و غیرروایی از سراسر قرآن را بیشتر چون شاهدمثال‌هایی برای توضیح نظریه گرایس آورده است که تقریباً آن نمونه‌ها در هر متن روایی یافت می‌شود و بنابراین نتیجه‌ای که می‌گیرد چندان منسجم و جامع و گویای ویژگی خاص مکالمه‌های متن قرآن نیست. به عبارتی تا جایی که نگارنده جستجو کرده است، تاکنون مکالمه‌های

خواسته‌های انسان‌ها از راه گفت‌وگو می‌پردازد (یول، ۱۳۸۸، ص ۱۳).

هربرت پل گرایس یکی از فیلسوفان تحلیلی زبان است که متناسب با این دیدگاه، مطالعات دقیق و گسترده‌ای درباره مکالمات و کنش‌های زبانی و معانی غیرمستقیم و ضمنی آنها در زبان روزمره انجام داده است که با عنوان «اصول همکاری» گرایس معروف شد. گرایس مکالمه را رفتاری هدفمند و عقلانی و آن را نوعی تعامل مبتنی بر همکاری می‌داند که منطق خاص خود را دارد و بر اصولی مبتنی است که جهانی‌اند؛ یعنی چون در همه زبان‌ها مشترک است، از آنها در بررسی معانی مکالمه‌ها در تمام زبان‌ها استفاده می‌شود (مک‌کاریک، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹؛ لاینز، ۱۳۹۱، ص ۴۱۷؛ Herman, 1995, p.174 و Marmaridou, 2000, p.25). از آنجا که در یک گفت‌وگو یا دیالوگ دو شخصیت گوینده و شنونده مطرح است و بیان شفاهی گوینده تنها در ارتباط و با حضور شنونده معنا می‌یابد، مکالمه امری مبتنی بر مشارکت و تعاون است (Herman, 1995, p.165). بدین شرح که به عقیده گرایس «در تعامل‌های زبانی بین انسان‌ها یک سلسله پیش‌فرض مشترک برای پیشرفت روند مکالمه وجود دارد که ظاهراً از یک سلسله ملاحظات عقلانی نشأت گرفته است و چون دستورالعمل برای کاربرد مؤثر زبان در مکالمات با هدف همکاری بیشتر بین مشارکین (طرفین گفتگو) محسوب می‌شوند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۵). گرایس این اهداف مشترک را «اصل همیاری یا تعاون»^۱ می‌نامد؛ اصلی که به طرفین گفتگو می‌گوید: شرکت‌کنندگان در مکالمه باید مشارکت زبانی خود را

به قدر کفایت و باتوجه به هدف و سمت و سوی مکالمه ادا کنند تا به نحو مؤثر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و به هم کمک کنند (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۶؛ مک‌کاریک، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹؛ قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۳۱۴ و الام، ۱۳۹۵، ص ۲۱۱).

۱-۲. قواعد چهارگانه اصل تعاون

اصل تعاون دارای چهار اصل جزئی‌تر است که به نام «قواعد مکالمه» گرایس معروف است و هرکدام از آنها یک یا چند قاعده فرعی دارد که بدین شرح است:

۱. **قاعده کمیت (Quantity):** در گفتگو باید: الف) سهمتان از مکالمه مناسب باشد؛ ب) کمتر یا بیشتر از حد نیاز اطلاعات ندهید.
۲. **قاعده کیفیت (Quality):** در نوبت صحبت خود مشارکت‌تان صادقانه باشد و: الف) آنچه می‌دانید دروغ و نادرست است نگویند؛ ب) مستدل صحبت کنید و آنچه برایش مدرک کافی ندارید، به زبان نیاورید.
۳. **قاعده ارتباط (Relation):** طرفین مکالمه باید حرف‌های مناسب با موضوع بزنند و از پرداختن به مباحث بی‌مورد پرهیز کنند.
۴. **قاعده روش (Manner):** واضح، مختصر و منظم صحبت کنید؛ یعنی: الف) از ابهام پرهیزید؛ ب) الفاظ نامفهوم به کار نبرید؛ ج) از اطناب و کلی‌گویی پرهیزید؛ د) با نظم و ترتیب سخن بگویید (لاینز، ۱۳۹۱، ص ۴۰۱-۳۹۸؛ قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۳۱۵-۳۱۴؛ آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۶؛ Grice, 1975, p. 45-46).

¹ Cooperative Principle

حاکم بر بافت سخن به پیام مدّ نظر متکلم هدایت می‌شود» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۳۸). گرایس به این پیام که خارج از چارچوب معنای لفظی جملات است و بیشتر از خلال بافت برون‌متنی کلام به دست می‌آید، پیام ضمنی یا تلویحی^۱ می‌گوید.

به عقیده او، معنای ضمنی یا قراردادی است یا مکالمه‌ای؛ معنای ضمنی قراردادی به سطح واژه‌ها مربوط می‌شود؛ ولی معنای ضمنی مکالمه‌ای در نتیجه نقض قواعد مکالمه حاصل می‌شود (Grice, 1975, p.225). آنچه مدّ نظر گرایس است معنای ضمنی مکالمه‌ای است؛ زیرا برخلاف درک معنای ضمنی قراردادی که از خود گفته برمی‌آید، معنای ضمنی مکالمه‌ای به تلویح از بافت بیرونی کلام و با قراردادهایی درک می‌شود که در تمام زبان‌ها بین گوینده و مخاطب یکسان است.

همچنین، باید توجه داشت اگرچه هنگام نقض قواعد تعاون (هم‌یاری) در حین گفتگو، انحراف‌های آگاهانه‌ای از قواعد مکالمه انجام می‌شود، کارکرد ارتباطی مکالمه مختل نمی‌شود؛ زیرا با اینکه در ظاهر نقض قواعد مشارکت از سوی گوینده غیرهمیارانه به نظر می‌آید، در واقع مبتنی بر این همیاری است که با توجه به بافت و زمینه کلام، گوینده از توانایی مخاطب در استنباط معنای ضمنی آگاهی دارد؛ معنای ضمنی که مدّ نظر او بوده و آن را با تخطی از قواعد تعاون منتقل کرده است. منتهی در مواقعی درک این معنای ضمنی به تلاش بیشتر مخاطب وابسته است؛ از جمله در کنایه، طنز و استعاره که در آنها اصل کیفیت رعایت نمی‌شود. چنانکه «گرایس بر آن بود که استعاره با نقض یکی از اصول چهارگانه کلام حاصل

این قواعد چهارگانه پیش‌فرض‌هایی هستند که به‌طور مشترک میان شرکت‌کنندگان در یک گفت‌وگو رعایت می‌شود تا چگونگی پیشرفت مکالمه کنترل‌شده و هدفمند باشد (Herman, 1995, p.174). در واقع به عقیده گرایس «باوجود اینکه طرفین گفتگو از اصول مشارکت زبانی آگاه نیستند؛ اما رفتار زبانی خود را بر مبنای همین اصول درونی‌شده کنترل می‌کنند» (مک‌کاریک، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹)؛ زیرا «بخشی از معنای قراردادی عبارت‌ها زبانی نیستند» (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۳۲۲).

۲-۲. نقض قواعد چهارگانه تعاون (Maxim flouting)

براساس نظر گرایس، باید در نظر داشت اصول چهارگانه مشارکت کلامی همیشه و در تمام مکالمات دقیقاً رعایت نمی‌شود و در بیشتر مواقع، یکی از طرفین گفت‌وگو از یک یا چند نمونه از قواعد چهارگانه کمیت، کیفیت، ارتباط و روش تخلف می‌کند؛ بدین ترتیب که گاه از یک یا تعدادی از این اصول بی‌سر و صدا تخطی می‌کند، گاه یک اصل را عامدانه نقض می‌کند، گاه یک اصل را کاملاً ندیده می‌گیرد و کنار می‌گذارد و گاه با تأکید بیش از حد بر یک اصل آن را در تقابل با اصول دیگر قرار می‌دهد (مک‌کاریک، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹ و Grice, 1975, p. 41-42)؛ اما باید توجه داشت هر نوع نقض و تخلف ظاهری از هریک از چهار اصل کمیت، کیفیت، روش و ارتباط، نشانه‌ای هدفدار است که مخاطب را به جستجو برای درک معنایی و رای معنای ظاهری کلمات و جمله‌ها وادار می‌کند. «در چنین حالتی مخاطب با توجه به شرایط محیط و عوامل

¹ Implicature

است. همچنین، برای انسجام بحث ابتدا این روایت براساس کنش‌های اصلی به چند اپیزود تقسیم شده و سپس گفت‌وگوهای موجود در هریک آنها از نظر چگونگی کاربرد قواعد مکالمه بررسی شده است:

۱-۳. بیان خواب یوسف برای پدرش و خواستن تعبیر آن تا به چاه افکنده شدن او به دست برادران و برگشتن آنها نزد پدر و اعلان خبر اینکه گرگ یوسف را دریده است (یوسف: ۱-۱۸).

در گفت‌وگوهای این اپیزود چندین نمونه کاربرد و نقض اصول همکاری دیده می‌شود:

الف) در گفت‌وگوی یوسف و یعقوب (ع) انتظار می‌رود پدر در پاسخ به یوسف خواب او را تعبیر کند، حال آنکه یعقوب (ع) به جای تعبیر آن به یوسف هشدار می‌دهد که مبدا خوابش را برای برادران بگوید. در واقع یعقوب (ع) طبق اصل شیوه یا روش باید صریح و بدون حاشیه‌روی پاسخ یوسف را درباره تعبیر خواب شرح می‌داد؛ ولی به جای دادن پاسخ روشن که از قواعد رعایت اصل شیوه است، با هشدار دادن و مبهم کردن موضوع و امتناع از دادن پاسخ مستقیم، این اصل را نقض می‌کند. علاوه بر اینکه طبق اصل کمیت، در حین گفتگو پاسخ‌های ما باید در حد انتظار اطلاع‌دهنده باشد و نه بیشتر و نه کمتر از آن؛ ولی در اینجا یعقوب (ع) با گفتن توضیح‌های اضافه به جای گفتن تعبیر خواب در یک یا چند عبارت کوتاه، یعنی با کم‌گویی و ندادن اطلاعاتی که اکنون لازم است داده شود، ولی داده نمی‌شود، اصل کمیت در مکالمه را نقض می‌کند. هدف او از این کار دادن بیم و امید به یوسف نسبت به آینده است؛ زیرا «یعقوب به‌خوبی می‌دانست

می‌شود؛ چه هنگامی که یکی از اصول جهان‌شمول کلام نقض شود، شنونده نتیجه می‌گیرد که مراد گوینده با آنچه می‌گوید فرق دارد» (اکو، ۱۳۸۳، ص ۴۳-۴۲).

از دیگر نمونه‌هایی که نشان‌دهنده نقض قواعد مکالمه است، به ابهام در کلام، تغییر موضوع بحث، گوشزد کردن یک مطلب و غیره اشاره می‌شود که البته هریک باتوجه به بافت و زمینه گفت‌وگو هدف و مضمون خاصی چون رعایت ادب، تمسخر و طعنه‌زدن، طفره‌رفتن از پاسخ دادن و غیره را در پی دارد که در ادامه پژوهش و به‌صورت عملی تبیین خواهد شد.

۳. بررسی قواعد مکالمه در گفت‌وگوهای داستان یوسف (ع) در قرآن

پیش از آغاز بحث، توجه به چند نکته ضروری است: در این پژوهش داستان یوسف (ع) تنها به‌منزله متن روایی مد نظر بوده است؛ زیرا «قرآن عظیم‌ترین اثر ادبی به زبان عربی است و این کتاب چون کتب ادبی دیگر به روش ادبی مطالعه می‌شود» (مهدوی‌راد و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۷۶). دیگر اینکه از آنجا که «گفت‌وگو به معنای مکالمه و سخن گفتن با هم و رد و بدل کردن عقاید و افکار است» (میرصادقی، ۱۳۸۶، ص ۴۶۸) و اصل تعاون گرایس تنها گفت‌وگوهای بین دو شخصیت را بررسی می‌کند؛ به همین سبب در این پژوهش تنها مکالمه‌هایی از سوره یوسف (ع) که بین دو شخص و به‌صورت گفت و شنود و منسجم بوده مبنای بررسی قرار گرفته است. بنابراین از بررسی معدود نمونه‌هایی چون تک‌گویی‌های درونی و گفته‌های یک‌جانبه و بدون پاسخ چشم‌پوشی شده

مطلب و خواسته خود یعنی توضیح دادن درباره قوای جسمانی و تعداد زیاد خود اصل کمیت را نیز برای رسیدن به هدف خود و راضی کردن پدر نقض می‌کند.

ج) در گفت‌وگوی پایانی یعقوب (ع) و پسرانش نیز، برادران پس از بازگشت و آوردن پیراهن خونین یوسف باز هم درباره مسابقه دادن و غفلت از یوسف و دریده شدن او با گرگ قاعده کمیت و کیفیت را نقض می‌کنند؛ زیرا توضیحاتی درباره علت و چگونگی دریده شدن یوسف با گرگ می‌دهند که از درست نبودن آن آگاه هستند. در اینجا نیز یعقوب (ع) که انتظار می‌رود آنها را نفرین یا سرزنش کند، با نقض قاعده ارتباط و برای پایان دادن به بحث و رعایت ادب، به جای نفرین و سرزنش کردن و دروغ‌خواندن پسران، از موضوع اصلی سخن و بحث خارج می‌شود و تنها می‌گوید که این کار آنها نتیجه تسویل شیطان بوده است و خود را به صبر و امید به یاری خداوند دعوت می‌کند.

۲-۱-۳. بیرون آمدن یوسف از چاه و اقامت در دربار عزیز مصر، عاشق شدن همسر عزیز بر او و امتناع یوسف از گناه کردن، به زندان افتادن یوسف و تعبیر کردن رؤیاهای دو هم‌بند و عزیز مصر (یوسف: ۱۹-۴۲).

چگونگی کاربرد و نقض اصول تعاون در گفت‌وگوهای دومین اپیزود چنین است:

الف) گفت‌وگوی زلیخا و یوسف:
زلیخا پس از بستن درها با گفتن جمله امری «هیت لک» (یوسف: ۲۳) بدون هیچ مقدمه چینی و با لحنی امری و خطابی یوسف را به خود می‌خواند و

به محض شنیدن خواب فهمیدن اینکه منظور از ماه و خورشید و یازده ستاره، خودش، همسرش و یازده پسرش هستند، برای برادران آسان است و تکبر و نخوت و ادب به حسادتشان می‌گردد» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۰۵).

ب) در گفت‌وگوی برادران یوسف و یعقوب (ع) نیز، یعقوب طبق اصل کمیت و کیفیت که دادن اطلاعات لازم و رعایت صداقت در گفتگو است، باید صریح و روشن به پسرانش توضیح می‌داد که چون از حسادت و کینه آنها نسبت به یوسف باخبر و بیمناک است، حاضر نیست او را با خود ببرند؛ ولی به جای دادن پاسخ منفی صریح و بیان بی‌اعتمادیش نسبت به برادران، برای رعایت ادب و حفظ احترام متقابل و ممانعت از حسادت بیشتر برادران، با نقض قاعده کمیت و کیفیت خیلی مختصر و حتی به‌طور کنایه می‌گوید که موافق رفتن یوسف همراه برادران نیست و دلیل آن را دل‌تنگی از دوری یوسف و ترس از دریده شدن او با گرگ بیان می‌کند؛ حال آنکه اینها دلیل واقعی مخالفتش نیست.

برادران نیز با دروغ‌گویی قاعده کیفیت را نقض می‌کنند؛ زیرا طبق اصل کیفیت، گفته‌های ما باید راست و صادقانه باشند یا دست‌کم خود ما به صداقت و درستی آن باور داشته باشیم (صفوی، ۱۳۹۲، ص ۴۴)؛ درحالی‌که برادران یوسف به عمد به دروغ و با هدف راضی کردن و فریب دادن پدر به او می‌گویند که خیرخواه یوسف هستند و هدف آنها بازی و سرگرم شدن یوسف است و قول می‌دهند که به خوبی از او مراقبت خواهند کرد؛ حال آنکه دقیقاً می‌دانند که گفته‌ها و وعده‌هایشان حقیقت ندارد. به همین دلیل با دادن اطلاعات اضافه بر اصل

به‌جای دادن پاسخ منفی صریح و روشن کردن دلایل آن، به‌ناچار به‌صورت ضمنی به او می‌گوید که هرگز چنین نخواهد کرد و با این ابهام و کلی‌گویی اصل شیوه را نیز نقض می‌کند.

ب) گفت‌وگوی عزیز با زلیخا، یوسف و شاهد:
پس از گریز و تعقیب یوسف و زلیخا و مواجهه آنها با عزیز و یکی از اهالی آن خانه در مقابل در زلیخا پیش‌دستی می‌کند و با گفتن: «مَا جَزَاءَ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یوسف: ۲۵)، برای رعایت ادب و احترام در برابر عزیز مصر اصل کیفیت و کمیت را نقض کرده است. بدین ترتیب که بدون بردن هیچ اسمی از یوسف و خودش در مقام زن عزیز مصر و بدون توضیح مستقیمی درباره عمل ناپسند و شنیعی که در حال وقوع بوده است، به‌صورت کنایی به عزیز می‌گوید که چه اتفاقی افتاده و اینکه او بی‌گناه و یوسف خطاکار و مستحق مجازات است.

یوسف نیز در پاسخ به اتهام زلیخا به‌ضرورت رعایت حفظ احترام و حرمت مقام عزیز تنها با گفتن جمله «هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» (یوسف: ۲۶)، اصل کمیت را به‌خوبی رعایت می‌کند؛ ضمن اینکه بدون بیان هیچ جمله اضافه‌ای مثل قسم و سوگند یا اظهار خشم و بی‌تابی در اثبات بی‌گناهی خود، آرامش و اطمینان قلبی خود را نیز نشان می‌دهد. این بیان محترمانه یوسف و زلیخا در برابر عزیز مصر، در نحوه سخن گفتن شاهد ماجرا نیز دیده می‌شود. چنانکه او نیز بدون اشاره مستقیم به گناه کاری زلیخا و بدون اینکه مستقیماً بگوید: «یوسف بی‌گناه و همسر عزیز دروغگو است»، با نقض اصل کمیت و شیوه به‌صورت مبهم و کنایی بیان می‌کند که اگر پیراهن

اصل کمیت را نقض می‌کند؛ زیرا از آنجا که چنین امری بین او و یوسف سابقه نداشته است و پیش از این هرگز درباره آن صحبت نکرده بودند، لازم بود زلیخا طبق اصل کمیت ابتدا با گفتن جملاتی زمینه را برای مطرح کردن درخواست اصلی خود فراهم کند، ولی چنین نمی‌کند. این نوع نقض اصل کمیت که به‌صورت کم‌گویی نشان‌دهنده آن است که زلیخا خود را در موضع قدرت می‌دانسته و گمان می‌برده است، راحت به خواسته‌های مد نظرش می‌رسد. یوسف نیز در پاسخ او با گفتن: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳)، اصل کمیت و ارتباط را نقض می‌کند؛ زیرا به‌جای گفتن جملاتی چون «نه چنین کاری گناه بزرگی است»، «نه هرگز چنین نمی‌کنم» و غیره، از موضوع بحث یعنی پیشنهاد کام‌جویی و خواسته زلیخا کاملاً خارج می‌شود و جملاتی می‌گوید که پاسخ درست و مستقیم جمله زلیخا نیست؛ ولی به‌طور تلویحی بدین معنا است که با چنین کاری موافق نیست. درواقع گویا سخن و خواسته همسر عزیز چنان برای او غیرمنتظره بوده که ذهن او را کاملاً از زمان و گفت‌وگوی فعلی جدا کرده است و متوجه ترس از عظمت این گناه نزد خداوند و ظلم پیش‌آمده بر عزیز کرده است؛ ولی به‌جای گفتن اینها به زلیخا تمام آن را در عبارت «معاذالله» بیان کرده است. به عبارت دیگر «پاسخ یوسف همان «معاذالله» بود و اما این کلام که بعد آورد، بدین دلیل بود که توحیدی را توضیح دهد و روشن کند که «معاذالله» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۶۶). ازسویی از آنجا که یوسف برده‌ای بیش نبوده است، توان درشت‌گویی، بی‌ادبی و جسارت نسبت به همسر عزیز را نیز نداشته است،

بَشَرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف: ۳۱) و اغراق کردن در زیبایی یوسف و بیان بشر نبودن و فرشته خواندن او اصل کیفیت و کمیت را نقض می کند و چنانکه برمی آید، این نقض نشان دهنده بی اختیار شدن و ترک ادب و نزاکت آنها در برابر زیبایی و شکوه یک برده است و تلویحاً بیان می کند که همسر عزیز حق داشته است، شیفته برده خود شود. پس از این صحنه، در آیه ۳۲، زلیخا ابتدا با تکرار کردن قضیه کام خواهی خود از یوسف و سر باز زدن او و بیان ماجرای که همه حاضران در مجلس آن را می دانستند و به سبب آن به همسر عزیز کنایه می زدند و از او بدگویی می کردند، اصل کمیت را نقض می کند. او با این نقض در این موقعیت خاص، به طور تلویحی به زنان اشراف اثبات می کند که بی تردید اگر شما هم جای من بودید، اختیار و ادب خود را از کف می دادید و همین کار را می کردید. همسر عزیز در ادامه گفته هایش باز با نقض قاعده کیفیت و از موضع قدرت یوسف را با لحنی امری تهدید می کند که چنانکه از خواسته اش سر باز زند او را زندانی خواهد کرد. به عبارتی زلیخا با این نقض ها تلویحاً به یوسف می فهماند که دیگر ترس از بی آبرویی و حرف های اشراف مانع خواسته او نخواهد شد و او جزء اطاعت کردن چاره ای ندارد؛ در عین حال که با این سخنان مانع ادامه بدگویی زنان اشراف درباره خود شده است و مقام و احترام پیشین خود را نیز بین زنان اشراف به دست می آورد. آخرین جملات این دیالوگ سه جانبه از یوسف است. حال آنکه او با گفتن: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف: ۳۳) سه اصل کمیت، ارتباط و

مرد از جلو دریده شده باشد، زن راست گفته و اگر از پشت دریده شده باشد، مرد راست گفته است و نتیجه گیری را به عزیز وامی گذارد. همین امر به نوعی در پاسخ عزیز نیز مشهود است. چنانکه او نیز برای حفظ آبروی خود و احترام و مقام زلیخا که همسر عزیز مصر است، در برابر یوسف که غلامی بیش نبوده و شاید از عشق شدیدی که نسبت به همسرش داشته است، با گفتن دو جمله «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ. يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (یوسف: ۲۹-۲۸)، اصل کمیت و شیوه را نقض می کند و به صورت غیرمستقیم می گوید که همسرم دروغگو و گناهکار بوده است و سپس با نقض اصول کمیت، ارتباط و کیفیت تنها با گفتن: «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا» (یوسف: ۲۹)، برای پایان دادن به ماجرا با لحنی خطاب و امری که نشان دهنده موضع قدرت او است، به طور ضمنی و کنایی به یوسف می گوید، می دانم که بی گناهی؛ ولی نمی توانم همسرم را مجازات کنم و به او هشدار می دهم که کل ماجرا را فراموش کن و چیزی از آن را به کسی مگو. همانطور که در خطاب به زلیخا نیز برای حفظ احترام او با نقض کردن اصل کمیت تنها او را خطاکار می خواند و دعوت به استغفار می کند. همین قضاوت نشانه عشق او به همسرش نیز است.

ج) گفت و گوی زلیخا، زنان اشراف و یوسف:

در میهمانی زنان مصر نیز باز همسر عزیز هنگام فراخواندن یوسف به درستی با رعایت اصل کمیت و گفتن جمله امری «أُخْرِجْ عَلِيَهُنَّ» (یوسف: ۳۱) نشان می دهد که از موضع قدرت سخن می گوید و یوسف که برده است، مجبور به اطاعت از او است. زنان اشراف نیز با دیدن یوسف و گفتن: «حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا

کیفیت را نقض کرده است. بدین ترتیب که به‌جای اینکه صریحاً پاسخ منفی به تکرار خواسته و تهدید همسر عزیز بدهد، برای حفظ احترام و ادب و پایان‌دادن به این بحث به‌جای زلیخا، خطاب به خداوند سخن می‌گوید و با ترجیح‌دادن زندان و طلب یاری از خداوند، به‌طور تلویحی به همسر عزیز نیز می‌گوید که «هرگز تسلیم خواسته او نخواهد شد.»

د) گفت‌وگوی یوسف و دو جوان زندانی و تعبیرکردن خواب آنها و عزیز:

در گفت‌وگوی یوسف و دو جوان زندانی که از آیات ۳۶-۴۲ سوره را شامل است، یوسف آشکارا اصل کمیت را نقض می‌کند. بدین ترتیب که ابتدا در آیه ۳۶ دو جوان خواب‌های خود را برای یوسف تعریف می‌کنند و از او تأویل آن را می‌خواهند. پاسخ حقیقی آنها در آیه ۴۱ است؛ ولی یوسف عمداً و به زیرکی گفتن پاسخ را به تأخیر می‌اندازد تا از فرصت استفاده کند و آنها را به کیش خود یعنی یکتاپرستی دعوت کند. در دومین گفت‌وگو عزیز از خواب‌گزاران دربار می‌خواهد رویایش را تعبیر کند و با گفتن «إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ» (یوسف: ۴۳) اصول کمیت و کیفیت را نقض می‌کند؛ زیرا خود معبران و عزیز می‌دانند که کار آنها تعبیرکردن خواب است؛ اما عزیز برای تمسخر و طعنه‌زدن و حتی تهدیدکردن آنها به اینکه باید پاسخ قانع‌کننده‌ای به او بدهند، این جمله را گفته است. همین درک از معنای ضمنی جمله عزیز سبب می‌شود معبران نیز در پاسخ به او قاعده کمیت را نقض کنند. بدین ترتیب که پاسخ حقیقی آنها فقط عبارت «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» است. منتهی برای افناع عزیز و به‌سبب ترس از خشم او با عبارت «ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم»

(یوسف: ۴۴)، توضیح اضافه‌ای را به گفته خود می‌افزایند تا هم بر بی‌گناهی خود تأکید کرده باشند و هم خشم عزیز را فرو نشانند؛ زیرا باز هم هر دو طرف مکالمه به‌خوبی می‌دانستند که خواب پریشان تأویل و تعبیر درستی ندارد و قاعدتاً نیازی به بیان این توضیح نبوده است.

در سومین مکالمه این اپیزود که درباره درخواست جوان زندانی از یوسف برای تأویل کردن رؤیای عزیز است، باز این یوسف است که اصل کمیت را نقض می‌کند. در واقع او به‌جای آنکه مستقیماً و در یک جمله به جوان بگوید: «به ترتیب هفت خشک‌سالی و هفت سال فراوانی خواهد آمد»، به آنها راه‌حل این مشکل را توضیح می‌دهد و با این پاسخ به‌طور تلویحی مخاطب درمی‌یابد که تأویل رؤیای عزیز چه بوده است. گفته می‌شود انگیزه یوسف از این نقض این بوده است که با بیان راه‌حل مشکل به‌جای بیان مشکل، تیزهوشی و ذکاوت خود را بیشتر نشان دهد و توجه عزیز را به خود جلب کند.

۳-۱-۳. رهاشدن یوسف از زندان، اعتراف زنان و همسر عزیز و آشکارشدن بی‌گناهی یوسف، رسیدن یوسف به مقام خزانه‌داری حکومت مصر (یوسف: ۵۰-۵۵).

این اپیزود یوسف دو مکالمه اصلی با فرستاده عزیز دارد:

در اولین گفت‌وگو یوسف در پاسخ‌دادن به فرستاده‌ای که می‌گوید آمده است تا او را از زندان نزد عزیز ببرد، اصول کمیت، کیفیت، روش و ارتباط را نقض می‌کند. او با گفتن: «ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ»

الف) گفت و گوی یوسف و برادرانش:

در این دیالوگ یوسف که در موضع قدرت قرار دارد، با تکرار و تأکید بر نیکی که در حق آنها با دادن غله کرده است و سپس امر و تهدید کردن به اینکه اگر بار دیگر برادر پدری خود را همراه نیاورند، از غله خبری نیست، دو اصل کیفیت و کمیت را نقض می‌کند. چنانکه مشخص است، انگیزه او از این نقض، تحریک کردن برادران برای آوردن بنیامین است. از سویی در پاسخ برادران نیز اصل کیفیت نقض شده است؛ زیرا آنها با اینکه می‌گویند قطعاً او را خواهیم آورد، از درستی آنچه می‌گویند اطمینان ندارند؛ منتهی برای رضایت خاطر آنی و فعلی عزیز این جمله را می‌گویند.

ب) گفت و گوی برادران و یعقوب:

در ابتدای این دیالوگ برادران با گفتن عبارت کوتاه «مِنَعْنَا مِنَ الْكَيْلِ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ» (یوسف: ۶۳) از طریق رعایت اصل کمیت سعی می‌کنند با بیان ضرورت بردن برادر خود، دلسوزی و موافقت پدر را جلب کنند؛ اما یعقوب در پاسخ به آنها اصول کمیت، کیفیت و شیوه را نقض می‌کند و با گفتن: «هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَالَلَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۶۴)، به پسرانش طعنه و کنایه می‌زند و تنها خداوند را محافظ حقیقی می‌خواند. در واقع با این نقض‌ها به جای پاسخ منفی صریح برای حفظ احترام و ادب، به صورت تلویحی به آنها می‌گوید که با این کار مخالف است و به پسرانش اطمینان ندارد. در ادامه پسران در آیه ۶۵ همچنان با نقض اصل کمیت سعی می‌کنند پدر خود را قانع کنند. نهایتاً پس از جلب رضایت پدر، یعقوب با نقض کردن اصول کمیت، شیوه و کیفیت به آنها می‌گوید که باید از

(یوسف: ۵۰)، پاسخ مبهمی به فرستاده می‌دهد که عملاً هیچ ربطی به صحبت‌های عزیز ندارد و خارج از گفت و گوی آنها مبنی بر دستور آزاد شدن یوسف است و اصل ارتباط را نقض کرده است. همچنین از آنجا که در گفته خود به جای اینکه روشن سخن بگوید و اطلاعات لازم درباره خودش و ماجرای چند سال پیش را برای فرستاده کاملاً توضیح دهد، هیچ اشاره مستقیمی به نام خود یا همسر عزیز یا ماجرای دریده شدن پیراهن خود نکرده و فقط پرسشی مبهم را مطرح کرده است و با این کار اصل شیوه و کمیت را نیز نقض کرده است. در واقع یوسف در اینجا با نقض آگاهانه قواعد مکالمه در پاسخ خود عمداً به قسمتی از ماجرا اشاره می‌کند که احتمال می‌دهد عزیز از آن بی‌خبر بوده است و با این کار می‌خواسته او را وادار به جستجو در این باره کند تا از این طریق پاکی و بی‌گناهی خود را اثبات کند. در دومین گفتگو نیز وقتی که خبر اعتراف زنان اشراف و همسر عزیز را به یوسف می‌دهند، او باز هم اصل کمیت را نقض می‌کند و در دو آیه ۵۲ و ۵۳ فرصت را غنیمت می‌شمرد تا درباره یاری و رحمت پروردگارش در حق خود توضیح دهد و دین توحیدی خود را تبلیغ کند؛ حال آنکه پاسخ حقیقی او فقط جمله «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» (یوسف: ۵۲) است.

۴-۱-۳. آمدن برادران به مصر و شرط یوسف مبنی بر آوردن برادر دیگر خود، اصرار برادران و بردن بنیامین با خود، پیداشدن جام در بارهای بنیامین و اسارت او (یوسف: ۵۸-۸۰).

مکالمه‌های این اپیزود از داستان بدین ترتیب است:

دروازه‌های مختلف وارد شهر شوند؛ حال آنکه دلیل این گفته مبهم است و در ادامه نیز توضیحاتی می‌دهد که گرچه درباره قضا‌ی الهی و توکل است، همچنان توضیح روشنی نیست و بر ابهام گفته او می‌افزاید. انگیزه این نقض‌ها شاید رفع چشم‌زخم و حسادت نسبت به این یازده برادر بوده است (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۹۸) و تلویحاً می‌رساند که یعقوب نگران فرزندان‌ش است.

ج) گفت‌وگوی برادران با سربازان و یوسف:

در اولین مکالمه سربازان اصل کیفیت را نقض می‌کنند و درحالی‌که می‌دانند برادران دزد نیستند به آنها می‌گویند: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف: ۷۰) و آنها را تهدید می‌کنند؛ اما برادران با اینکه می‌دانند بی‌گناه هستند، چون در موضع ضعف قرار دارند به جای آنکه فقط بگویند: «ما دزد نیستیم»، اصل کمیت را نقض می‌کنند و می‌گویند: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ» (یوسف: ۷۳) تا با این سوگند ضمن حفظ ادب و احترام سربازان و عزیز، خود را از خطر درگیری و دردسر حفظ کنند. با پیداشدن جام در بار بنیامین این برادران هستند که با گفتن: «إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» (یوسف: ۷۷)، اصل کیفیت را نقض می‌کنند و به دروغ می‌گویند که برادر او نیز قبلاً دزدی کرده است. درواقع برادران ناتنی با گفتن چیزی که می‌دانند حقیقت ندارد با نسبت‌دادن دزدی به بنیامین و برادرش تلویحاً می‌خواهند خودشان را بی‌گناه و مجزا از کسی که دزدی کرده است بدانند و خودشان را از مجازات عزیز حفظ کنند.

در دومین گفتگوی برادران با یوسف، یوسف که از شنیدن اتهام زده‌شده به خود و برادرش ناراحت

است، با نقض اصول ارتباط و شیوه با گفتن: «أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۷۷)، جمله‌ای می‌گوید که ظاهراً ربط منطقی به گفته‌های برادران برای اثبات بی‌گناهی خود ندارد؛ ولی درواقع نوعی تحکم و کنایه است؛ زیرا یوسف واقعیتی را می‌داند که برادران از آن بی‌خبر هستند. در ادامه گفت‌وگوی آنها در برابر درخواست برادران برای نگه‌داشتن یکی از آنها به جای بنیامین، باز یوسف اصل کمیت را نقض می‌کند و به جای اینکه فقط بگوید: «چنین امری ممکن نیست»، می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ» (یوسف: ۷۹) تا با این توضیح و تکرار و تأکید لفظی و سوگند به‌طور ضمنی بگوید این خود برادران بودند که چنین مجازاتی را تعیین کرده بودند و خود آنها در این حکم و قضاوت مقصر هستند نه او.

۳-۱-۵. بازگشت پسران نزد پدر و بی‌تابی یعقوب، تلاش برادران برای بازگرداندن بنیامین، آشکارشدن هویت یوسف برای برادران، آوردن یعقوب به دربار عزیز و سجده برادران در برابر یوسف (یوسف: ۸۰-۱۰۱).

مکالمه‌های آخرین اپیزود روایت نیز چنین است: الف) گفت‌وگوی برادران و یعقوب: در این مکالمه ابتدا برادران با نقض کردن اصل کمیت خطاب به پدرشان می‌گویند: «أَبَانَا إِنْ ابْنُكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ. وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (یوسف: ۸۱-۸۲). درحقیقت، اصل سخن آنها عبارت است از «أَبَانَا إِنْ ابْنُكَ سَرَقَ» است و مابقی توضیحات اضافه‌ای است که برای اثبات بی‌گناهی و صداقت

خود آن را می‌گویند. یعقوب نیز در پاسخ به پسرانش اصول کمیت، شیوه و ارتباط را نقض می‌کند و با گفتن: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف: ۸۳)، چیزی می‌گوید که عملاً ارتباط منطقی با گفته فرزندانش ندارد و به جای آنکه مستقیماً بگوید که حرف آنها را باور ندارد، برای رعایت ادب و احترام بین خود و پسرانش به‌طور ضمنی و با نسبت دادن کار آنها به شیطان این مطلب را بیان می‌کند. یعقوب در برابر گفته پسرانش مبنی بر اینکه با بی‌تابی برای یوسف خود را نابود خواهد کرد نیز با گفتن: «أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یوسف: ۸۶)، دو اصل کمیت و شیوه را نقض می‌کند؛ زیرا جمله مبهمی می‌گوید که نیاز به توضیح بیشتری دارد؛ ولی آن را تکمیل نمی‌کند.

ب) گفت‌وگوی برادران و یوسف:

برادران که برای بازگرداندن بنیامین راهی مصر می‌شوند، پس از ورود به دربار عزیز به او می‌گویند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَاؤْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (یوسف: ۸۸). در این جملات اصل کمیت نقض شده است. بدین ترتیب که اصل صحبت برادران عبارت «فَاؤْفَ لَنَا الْكَيْلَ» است، متهمی آنها مستقیماً خواسته خود را بیان نکرده‌اند و ابتدا با هدف جلب ترحم و دلسوزی عزیز ضمن ذکر فقر و مصیبت‌زدگی خود برای خواسته اصلی‌شان مقدمه‌چینی کرده‌اند. نکته دیگری که در این جملات وجود دارد این است که برادران در خلال گفته خود از مصیبت زندانی بودن برادرشان نزد عزیز هیچ حرفی نمی‌زنند و در واقع با نگفتن چیزی که لازم بود

بگویند، عمداً اصل کمیت را نادیده می‌گیرند تا ذهن عزیز را منحرف کنند و بتوانند باز هم از او غله بگیرند؛ اما یوسف در پاسخ به آنها می‌گوید: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَآ فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (یوسف: ۸۹). در این پاسخ هر چهار اصل ارتباط، کیفیت، شیوه و کمیت نقض شده است. بدین شرح که جواب یوسف عملاً ربط منطقی به درخواست و گفته‌های برادران ندارد. او به جای توضیح دادن سؤالی را طرح می‌کند که واقعاً در آن زمان قصد دادن پاسخی به آن را ندارد و تنها می‌خواهد با یک عبارت سؤالی کوتاه ضمن اینکه تمام جریان گفت‌وگو را تغییر می‌دهد، با نوعی طنز و کنایه غافل‌گیرانه تلویحاً به برادران بفهماند که او واقعاً کیست و تلاش آنها برای منحرف کردن ذهن او از ماجرای بنیامین بی‌فایده بوده است. از سوی دیگر، دهشت، غافل‌گیری و شگفت‌زدگی برادران از درک معنای تلویحی این سؤال و فهمیدن واقعیت چنان است که در برابر سؤال یوسف فقط قادر به گفتن جمله مؤکد و پرسشی «أَلَيْسَ لَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» (یوسف: ۹۰) هستند تا برای مطمئن شدن آنچه در ذهنشان است، آن را از زبان خود عزیز نیز بشنوند. در این پاسخ و باتوجه به شدت تکان‌دهنده بودن موقعیت و بافت کلام، به‌درستی اصل کمیت رعایت شده است؛ زیرا بیان هر توضیح منطقی و عبارت اضافی در اینجا از سوی برادران عقلاً ناممکن و بیجا جلوه می‌کند. به همین سبب است که تنها با ادامه سخنان یوسف و لحن آرام و بدون خشم او تازه جرأت می‌یابند برای گناه خود از او طلب بخشش کنند.

ج) گفت‌وگوی یوسف و یعقوب:

در آخرین دیالوگ این روایت، باز این یوسف است که با تکرارکردن ماجرای خوابی که دیده بود و بلاها و مصائبی که بر او گذشته است، ولی به لطف خداوند همه آنها به عزت و مقام فعلی او منجر شدند (یوسف: ۱۰۰-۱۰۱)، اصل کمیت را نقض می‌کند تا هم حس همدلی و نزدیکی بین خود و پدرش را تقویت کند و هم اینکه با تقدیس و تشکر از خداوند در برابر برادرانش تلویحاً به آنها بگوید که قدرت تدبیر و اراده خداوند برتر از تمام انسان‌ها است.

نتیجه‌گیری

روایت یوسف (ع) در قرآن از آیات ۴-۱۰۱ و طی ۹۷ آیه در سوره یوسف بیان شده است که وجود عنصر گفت‌وگو بین شخصیت‌ها در ۸۴ آیه از این ۹۷ آیه گویای اهمیت این مؤلفه در ساختار و انتقال مفهوم مدنظر در این سوره است. بررسی دقیق نوع و نحوه کاربرد قواعد تعاون (همیاری) در گفت‌وگوهای این ۸۴ آیه نشان‌دهنده آن است که در مجموع در

گفت‌وگوهای این روایت ۷۱ نمونه نقض و تخطی از اصول کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه از سوی یک یا هر دو طرف مکالمه دیده می‌شود. جدول زیر به تفکیک میزان تخطی از اصول تعاون گرایس را از سوی هریک از شخصیت‌های این روایت نشان می‌دهد:

چنانکه مشخص است، بیشترین میزان تخطی به ترتیب در اصول کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه است؛ البته از مجموع ۳۵ نمونه تخطی از اصل کمیت ۸ نمونه آن به صورت کم‌گویی و دادن اطلاعات کمتر از حد نیاز و ۲۷ نمونه دادن اطلاعات بیش از حد نیاز بوده است. مهم‌ترین انگیزه‌های این تخطی‌ها و نقض اصول تعاون نیز چنین است:

در اصل کمیت انگیزه‌های تخطی عبارتند از: اقناع و فریب، رعایت ادب و احترام، تکرار و توضیح یک امر و غیره. در اصل کیفیت انگیزه‌های تخطی عبارتند از: کنایه و طعنه، تهدید، تمسخر و طنز، اغراق و غیره. در اصل شیوه انگیزه‌های تخطی عبارتند از: ابهام، کنایه و طنز و انگیزه‌های تخطی از اصل ارتباط نیز رعایت ادب و احترام، پایان‌دادن به بحث، ابهام و کنایه است.

جمع کل	سربازان	معبران	شاهد	زنان اشراف	عزیز	زلیخا	برادران	یعقوب	یوسف	
۳۵	-	۱	۱	۱	۴	۴	۶	۷	۱۱	کمیت
۱۸	۱	-	-	۱	۲	۳	۴	۳	۴	کیفیت
۱۰	-	-	۱	-	۱	-	-	۵	۳	شیوه
۸	-	-	-	-	۱	-	-	۲	۵	ارتباط

روایت و درک معنای متن از طریق مکالمه و گفت‌وگو است. بدین ترتیب که با دقت در چگونگی کاربرد و نقض اصول مکالمه اشخاص روشن می‌شود

نکته مهم در این تخطی‌ها از اصول چهارگانه و انگیزه‌های آنها، تأثیر و ارتباط آنها با بحث شخصیت‌پردازی، ایجاد و بسط کنش‌ها در طرح

روایت و ایجاد تصویر کلی حاصل از شخصیت‌ها در ذهن مخاطب نقشی اساسی دارد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آقاگل زاده، فردوس (۱۳۸۵)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، چ ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. اکو، امبرتو (۱۳۸۳)، *استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*، به کوشش فرهاد ساسانی، چ ۱، تهران: سوره مهر.
۴. الام، کر (۱۳۹۵)، *نشانه‌شناسی تئاتر و درام*، ترجمه فرزانه سجودی، چ ۵، تهران: قطره.
۵. روشن، بلقیس و اردبیلی، لیلا (۱۳۹۲)، *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*، چ ۱، تهران: نشر علم.
۶. سعیدی، غلامعباس (۱۳۹۱)، «بررسی زبان‌شناختی تناسب آیات بر پایه اصل همکاری گرایس»، *آموزه‌های قرآنی*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۷۳-۱۹۱.
۷. صانعی‌پور، محمدحسن (۱۳۹۰)، *مبانی تحلیل کارگفتی در قرآن کریم*، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۸. صفوی، کورش (۱۳۹۲)، *معنی‌شناسی کاربردی*، چ ۲، تهران: انتشارات همشهری.
۹. قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۸۹)، *بیولوژی نص*، نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن، چ ۱، تهران: سازمان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. لاینز، جان (۱۳۹۱)، *درآمدی بر معناشناسی زبان*، ترجمه کورش صفوی، چ ۱، تهران: علمی.

که بخش به‌سزایی از بار شخصیت‌پردازی و معنای این روایت نه تنها در گفته‌ها، در ناگفته‌ها و کنش‌های زبانی غیرمستقیم آنها نهفته است. چنانکه تکرار ۴ نمونه نقض اصل روش با انگیزه ابهام و کنایه و دو نمونه تخطی از اصل ارتباط با انگیزه پایان‌دادن بحث و ابهام و ۴ نمونه تخطی از اصل کمیت با انگیزه رعایت ادب و ابهام یعقوب (ع) مجموعاً سبب می‌شود تصویری که از او در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود، شخصیتی باثبات، صبور، مهربان و در عین حال عاقل، عمیق و پیچیده باشد. همچنین، ۴ نمونه نقض اصل کمیت و سه نمونه نقض اصل کیفیت با انگیزه اقتناع و فریب در گفتگوهای برادران سبب شده است که آنها اشخاصی سودجو و جاه‌طلب جلوه کنند. درباره شخصیت یوسف نیز تکرار چندین مرتبه نقض از اصول چهارگانه با انگیزه‌های رعایت ادب و احترام، کنایه، ابهام و پایان‌دادن بحث از سوی یوسف او را به صورت فردی مبادی آداب و صبور اما زیرک و باهوش به تصویر می‌کشد. همچنین در گفت‌وگوهای عزیز و همسرش، تکرار نقض اصل کیفیت و کمیت آن هم اغلب به صورت کم‌گویی (۵ نمونه از ۷ نمونه در کل روایت)، یعنی با ندادن اطلاعات کافی و پاسخ مناسب در ذهن مخاطب به‌خوبی دو شخصیت صحبت‌کننده از موضع قدرت و تسلط را القاء می‌کنند. در مجموع باید گفت بررسی قواعد مکالمه‌های شخصیت‌های روایت یوسف (ع) براساس اصول همکاری گرایس نشان می‌دهد تمام دیالوگ‌های این روایت قرآنی منطق دقیقی دارد که هریک از آنها در ایجاد ظرافت‌های ادبی موجود در لایه‌های مختلف زبانی معنایی، روند شکل‌گیری و پیشبرد طرح و به‌ویژه نحوه شخصیت‌پردازی این

16. Grice, H. P. (1975), Utterer's Meaning, Sentence Meaning and Word Meaning. In foundations of language, international Journal of Lanuguage and Philosophy, Vol. 4, D. Reidel Publishing Company: Dordrecht-Holland.
17. Grice, H. P (1975), "Logic and Conversation". In Syntax and Semantics, Vol.3 Speech Acts. Eds, Peter Cole and Jerry L. Morgan, New York, San Francisco and London: Academic Press.
18. Herman, Vimala (1995), Dramatic Discourse: Dialogue as Interaction in plays, London and New York: Routledge.
19. Leech, Geoffrey (1983), Principles of pragmatics, London: Longman.
20. Levinson, S.C (1983), Pragmatics, Cambridge: Cmbridge University Press.
21. Marmaridou, Sophia S. A (2000), Pragmatic Meaning and Cognition, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
۱۱. مک‌کاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، چ ۲، تهران: آگه.
۱۲. موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، چ ۵، تهران: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. مهدوی راد، محمدعلی، جباری، امیر عطاء الله و بهشتی، نرگس، (۱۳۹۱)، «قصه‌های قرآن در نگاه محمدعابد الجباری»، آموزه‌های قرآنی، بهار و تابستان ۹۱، ش ۱۵، صص ۱۰۰-۷۳.
۱۴. میرصادقی، جمال (۱۳۸۶)، ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، چ ۵، تهران: سخن.
۱۵. یول، جورج (۱۳۸۸)، کاربردشناسی زبان، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، چ ۳، تهران: سمت.